

## نباته جُغفیی

او از عمر بن خطاب روایت می‌کند.

## ابوجریر بَجَلِی

او از عمر بن خطاب و عبدالرحمان بن عَوْف و سعد بن ابی وقاص روایت کرده است. گوید اسحاق بن یوسف ازرق، از سفیان، از منصور، از ابووائل، از ابوجریر بجلی ما را خبر داد که می‌گفته است: \* عربی صحرانشین را دیدم که همراه خود آهوی نیم‌جانی داشت که او را زخمی کرده بود. از پی او رفتم و آهو را گرفتم و سربریدم و فراموش کرده بودم که تلبیه گفته‌ام و محرم هستم. پیش عمر بن خطاب آمدم و موضوع را برای او گفتم. گفت: دو گواه عادل بیاور تا بر تو حکم کنند - هرچه مقرر داشتند عمل کن. من پیش عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص رفتم. بر کشتن - قربانی کردن - بزی سپیدرنگ آمیخته به قهوه‌یی حکم کردند.

## سلامة

او عمر بن خطاب را دیده که کنار متصدی حوض آمده و او را زده است و گفته است سنگابی ویژه مردان و سنگابی ویژه زنان بگذار.

## هانی بن حزام

از عمر بن خطاب روایت کرده است.

گوید یحیی بن آدم، از سفیان، از مغیره بن نعمان، از مالک بن انس، از گفته هانی بن حزام ما را خبر داد که می‌گفته است: \* پیش عمر بن خطاب نشسته بودم، مردی پیش او آمد و گفت: مردی را با همسر خویش دیده و هر دو را کشته است. گوید: عمر در ظاهر برای

کارگزار خود در آن منطقه نوشت که او را قصاص کند و نهانی برای او نوشت که از او دیه بگیرند.

## عبدالله بن مالک ازدی

محمد بن سعد گوید یزید بن هارون، از سفیان، از ابواسحاق، از عبدالله بن مالک ازدی ما را خبر داد که می‌گفته است \* همراه عمر بن خطاب در عرفات نماز مغرب را سه رکعت و نماز عشا را دو رکعت گزاردیم.

## مسلمة بن قحیف

از قبيلة بکربن وائل است و از عمر روایت کرده است.  
گوید ابو داود سلیمان طیالسی، از شعبه، از سماک ما را خبر داد که می‌گفته است از عموی پدرم مسلمة بن قحیف شنیدم که می‌گفت \* همراه عمر بن خطاب بودم گروهی را دید که نماز ظهر می‌گزاردند، گفت: هرگاه نماز ظهر می‌گزارید همان اول وقت بگزارید.  
گوید اسحاق بن یوسف ازرق، از زکریاء بن ابی زائدة، از سماک بن حرب، از مسلمة بن قحیف ما را خبر داد که شنیدم کسی می‌گفت \* ای بندگان خدا نماز ظهر را همان اول وقت بگزارید، پرسیدم این کیست؟ گفتند: عمر بن خطاب است.

## بشر بن قحیف

از عمر بن خطاب روایت کرده است.  
گوید یزید بن هارون، از شعبه، از سماک بن حرب، از بشر بن قحیف ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیش عمر بن خطاب رفتم در حال غذا خوردن بود و استخوانی که بر آن گوشت بود در دست داشت، گفتم: ای امیر مؤمنان من به حضورت آمده‌ام که با تو بیعت کنم. گفت: مگر با امیر من بیعت نکرده‌ای؟ گفتم: چرا؟ گفت: وقتی با نماینده من بیعت کرده باشی همانا با من بیعت کرده‌ای. و این حدیث دراز است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از سماک از بشر بن قحیف ما را خبر داد که عمر می‌گفته است: \*مردی پیش او آمده و بیعت کرده و گفته است: با تو بر آنچه که خوش و ناخوش می‌دارم بیعت می‌کنم؛ و عمر گفته است: نه، بر آنچه که یارای آن را داری باید بیعت کنی.

### نهیك بن عبدالله

از عمر بن خطاب روایت کرده است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از منصور، از ابراهیم، از نهیك بن عبدالله، از عمر بن خطاب ما را خبر داد که می‌گفته است: \*هنگام حرکت از عرفات به منی عمر میان نهیك و اسود بن یزید راه می‌رفته است و تا هنگامی که به منی رسیده است یک‌نواخت حرکت می‌کرده است و دنباله حدیث دراز است.

### مُذْرِكُ بن عَوْفِ اَحْمَسِي

از قبيلة بجيلة است و از عمر روایت کرده است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابواسحاق، از مدرک بن عوف احمسی، از گفته عمر بن خطاب ما را خبر داد که می‌گفته است: \*زیرکان کسانی هستند که در همان ثلث اول شب نماز وتر خود را می‌خوانند و نیرومندان در یک سوم پایانی شب نماز وتر می‌گذارند که برتر است.

### أَسِيْمُ بن حُصَيْنِ عَنَسِي

او از عمر روایت کرده و همراه او حج گزارده است.

## ابوالملیح

از عمر روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین، از شریک، از عبدالملک بن عُمیر، از ابوالملیح ما را خبر داد که می‌گفته است شنیدم که عمر می‌گفت \* کسی را که نماز نگزارد اسلام نیست. به شریک گفته شد عمر بر منبر این سخن را می‌گفته است؟ گفت: آری. می‌گفت بر منبر این سخن را از او شنیدم.

## دحیه بن عمرو

از عمر روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین، از عطیه بن عقبه اسدی، از دحیه بن عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیش عمر بن خطاب رفتم و گفتم: ای امیر مؤمنان سلام و رحمت و برکتهای خدا بر تو باد. پاسخ گفت که و بر تو سلام و رحمت و برکتهای و آمرزشهای خدا باد، شاید هم گفت و آمرزش او.

## هلال بن عبدالله

از عمر روایت کرده است.

گوید عثمان بن عمر، از گفته شعبه، از سماک بن حرب از گفته مردی از قوم خود که نامش هلال بن عبدالله بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است \* عمر بن خطاب را دیدم که سعی میان صفا و مروه می‌کرد و چون به بخش بطن مسیل می‌رسید آهنگ تندتری می‌داشت، یا کلمه دیگری که معنای آن را درست نفهمیدم. به سماک گفتم: یعنی چه؟ گفت: یعنی با شتاب و تندتر حرکت می‌کرد.

## حَمَلَةُ بن عبد الرحمان

از عمر بن خطاب که خدایش از او خوشنودباد روایت کرده است.

### أُسُق

برده آزاد کرده و وابسته عمر بن خطاب است.

گوید ابوولید هشام طیالسی، از شریک، از ابو هلال طائی، از أُسُق ما را خبر داد که می گفته است: \* برده عمر بن خطاب و بر آیین ترسایان بودم. او اسلام آوردن را به من پیشنهاد می کرد و می گفت: اگر مسلمان شوی می توانم از تو در این امانت که بر عهده من است یاری بجویم که برای من روا نیست از تو که بر آیین مسلمانان نیستی درباره امانت ایشان یاری بخوادم. من نپذیرفتم و او گفت: بسیار خوب در دین اکراه و اجبار نیست. و چون مرگ عمر فرارسید مرا که همچنان مسیحی بودم در آغوش کشید و گفت: هر کجا که می خواهی برو. ابو الولید می گوید: به شریک گفتم ابو هلال خودش این سخن را از أُسُق شنیده است؟ گفت: آری چنین می گفت.

### ربیع بن زیاد

ابن انس بن دینان. و دیان همان یزید پسر قطن بن زیاد بن حارث بن مالک بن ربیعه بن کعب بن حارث بن کعب از قبیله مذحج است.

ربیع از عمر بن خطاب روایت کرده است. عمر می گفته است: مرا به مردی راهنمایی کنید که هرگاه میان قومی به امیری رسد چنان باشد که گویی امیر نیست و هرگاه امیر نباشد چنان باشد که گویی امیر است. به او گفته اند کسی جز ربیع بن زیاد را بدین گونه نمی شناسیم. ربیع مردی فروتن و خیراندیش بود. او به ولایت خراسان گماشته شد و تمام آن سرزمین را گشود. برادری به نام مهاجر بن زیاد داشته که مردی پسندیده بوده است و در جنگ شوشتر همراه ابو موسی اشعری بوده و کشته شده است و سراینده یی در باره اش چنین

سروده است: «روزی که ابوموسی برای سخنرانی برخاست مهاجر با پسندیدگی برای جهاد به میدان رفت، آری خانواده، خانواده دیان است که آن را میان قبیله مذحج چون گهری گران بها می شناسیم»<sup>۱</sup>

گوید: مهاجر در جنگ شوشتر درحالی که روزه بود تصمیم گرفت خود را به خدا بفروشد - در راه او جان بازی کند. یکی از برادران او پیش ابوموسی آمد و او را از روزه بودن مهاجر آگاه ساخت. ابوموسی گفت: همه روزه داران را سوگند می دهم که روزه بکشایند. مهاجر روزه گشود و به میدان رفت و کشته شد.

گوید عبدالله بن عمرو که پدر معمر منقری است، از گفته عبدالوارث بن سعید، از حسین بن ذکوان معلّم، از ابن بریده ضمن سخنی که در آن توصیف زیاد بن ربیع آمده بود ما را خبر داد که \* ربیع بن زیاد حارثی مردی سپیدچهره و کم گوشت و لاغر میان بوده است.<sup>۲</sup>

### سُوید بن مشعبه یربوعی

از قبیله تمیم است و از کسانی است که به روزگار حکومت عمر بن خطاب در کوفه برای خود زمینی را مشخص و خط کشی کرده بودند. سُوید مردی سالخورده و فرتوت بوده و از عمر بن خطاب چیزی روایت نکرده است. او مردی سخت کوش در عبادت بوده است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از ابوحیان تیمی، از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است \* به خانه سُوید بن مشعبه که از افرادی بود که برای خود زمینی را خط کشی کرده بودند رفتم. پارچه بی بر سوید بود و اگر صدای همسرش را نشنیده بودم که می گفت خویشاوندانم به فدایت چه به تو بخورانیم و چه بیاشامانیم، نمی فهمیدم که زیر آن پارچه کسی است. و ناگاه متوجه سُوید شدم که چهره بر خاک نهاده است و چون مرا دید گفت: ای برادرزاده، استخوانهای زانو و لگن چنان فرسوده شده و استخوان پشت چنان

۱. وَ یَوْمَ قَامَ ابوموسی بِحُطْبَتِهِ راح المهاجر فی جل باجمال

فالییت بیت بنی دیان نعره فی آل مذحج مثل الجوهر الغالی

۲. برای آگهی بیشتر درباره ربیع بن زیاد و آزادمنشی و خویهای پسندیده اش، لطفاً به ترجمه نهاییه الارب، ج ۴، ص ۲۴۴ و نیز ج ۷، ص ۱۰۷ مراجعه فرمایید.

بی توان شده است که برای بندگی کردن و خوابیدن جز همینگونه که می بینی راهی باقی نمانده است و حال آنکه دوست نداشتم به اندازه تراشه ناخنی کاسته شوم.

### مُعْضِدُ بْنُ يَزِيدِ عِجْلِي

کنیه اش ابوزیاد و او هم از عابدان سخت کوش بوده است. او و گروهی از یاران عبدالله بن مسعود به صحرا و کنار گورستان کوچیده بودند و آنجا به عبادت پرداخته بودند. عبدالله پیش آنان رفت و ایشان را از آن کار بازداشت. معضد به روزگار حکومت عثمان بن عفان برای جهاد به آذربایجان رفت که اشعث بن قیس والی آنجا بود و همانجا به شهادت رسید.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: «معضد در دعای دست خود در نمازش می گفت: «پروردگارا مرا با خواب اندکی سیرخواب کن.» و پس از آن هرگز در نمازهایش خواب آلوده دیده نشد. منصور می گوید: به ابراهیم گفتم یعنی در نمازهای واجب؟ گفت: نه در نمازهای مستحبی  
گوید سعید بن منصور، از جریر بن عبدالحمید، از منصور، از ابراهیم، از همام بن حارث ما را خبر داد که می گفته است: «معضد عجللی در سجده خوابش برد و سپس برخاست و ساعتی راه رفت و عرضه داشت: بارخدایا مرا با خواب اندکی سیرخواب فرمای. معضد، محدثی ثقه و کم حدیث بود.

### برادرش، قیس بن یزید

او به ناحیه سواد می آمد و خرید و فروش می کرد. معضد می گفته است: قیس بهتر از من است که چیزی می خرد و می فروشد و از درآمدهش هزینه مرا می پردازد - بر من انفاق می کند.

### أُويسُ قُرَني

او از قبیله مراد است. نام و نسبش چنین است: اویس بن عامر بن جزء بن مالک بن عمرو بن

سعد بن عَصْوَان بن قَرْن بن رَدْمَان بن نَاجِیة بن مراد، و مراد همان یحابر بن مالک بن اُدد از قبیله مذحج است.

گوید هاشم بن قاسم، از سلیمان بن مغیره، از سعید جُریری، از ابونضرة، از اُسَیر بن جابر ما را خبر داد که می گفته است \* در کوفه محدثی بود که برای ما حدیث می کرد و چون او از آن کار آسوده می شد و سخن را به فرجام می رساند مردم پراکنده می شدند و تنی چند باز می ماندند که میان ایشان مردی بود که چنان سخن می گفت که از هیچ کس همانند سخن او نشنیدم. من او را دوست می داشتم و او را گم کردم. به یاران خود گفتم: آیا آن مرد آن چنانی را که با ما همنشینی می کرد می شناسید. مردی از آن میان گفت: آری من می شناسمش او اویس قرنی است. پرسیدم خانه اش را می دانی؟ گفت: آری. همراهش رفتم و کوبه حَجْرَة اویس را زدم، بیرون آمد، گفتم: ای برادر چه چیزی تو را از آمدن پیش ما باز داشته است؟ گفت: برهنگی. اُسیر می گوید و بدین سبب اشخاص او را مسخره می کردند و آزار می دادند. به او گفتم: این جامه را بگیر و بپوش. گفت: چنین مکن که چون این را بر تن من بینند باز هم آزارم خواهند داد. چندان اصرار کردم که آن را پوشید و بیرون آمد. آنان گفتند: خیال می کنید این جامه را از چه کسی با فریب به چنگ آورده است؟ گوید: اویس آن جامه را از تن بیرون آورد و گفت: می بینی؟ اُسیر می گوید: به مجلس و عطف رفتم و به آنان گفتم از این مرد چه می خواهید؟ چرا اگر برهنه باشد یا جامه بر تن کند آزارش می دهید؟ و با آنان سخنان درشت گفتم.

اُسیر می گوید قضا را گروهی از کوفیان پیش عمر رفتند و میان ایشان یکی هم کسی بود که اویس را مسخره می کرد. عُمَر از ایشان پرسیده است آیا آن جا در کوفه کسی از قرنی ها زندگی می کند؟ عمر در پی سخن خود چنین افزوده است که رسول خدا (ص) فرمود: مردی به نام اویس از یمن پیش شما خواهد آمد که در یمن کسی جز مادر ندارد و گرفتار پیسی بوده و دعا کرده است و خداوند آن را از میان برده و فقط به اندازه درهمی باقی مانده است، هر کدامتان او را دیدید از او بخواهید که برای شما آمرزش خواهی کند. عمر گفته است: آن مرد پیش ما آمد، از او پرسیدم از کجایی؟ گفت: یمنی هستم. پرسیدم نامت چیست؟ گفت: اویس. پرسیدم چه کسی را در یمن باقی گذارده ای؟ گفت: تنها مادرم را. گفتم: آیا گرفتار پیسی بوده ای و دعا کرده و خدا را فراخوانده ای و آن بیماری را از تو برده است؟ گفت: آری. گفتم برای من آمرزش خواهی کن، گفت: ای امیر مؤمنان کسی چون من



برای کسی چون تو آموزش خواهی می‌کند؟ و برای من آموزش خواهی کرد. عمر می‌گوید: به او گفتم تو برادر منی و از من جدایی مکن، ولی او شتابان از من رو پنهان کرد و مرا خبر رسیده است که پیش شما و به کوفه آمده است.

گوید آن مردی که اویس را مسخره و تحقیر می‌کرد گفت: ای امیر مؤمنان چنین کسی میان ما نیست و ما او را نمی‌شناسیم. عمر گفت: او چنان مردی است که فروتنی و شکسته‌نفسی می‌کند. آن مرد گفت: ای امیر مؤمنان مردی میان ما به نام اویس وجود دارد که او را مسخره می‌کنیم. عمر گفت: در یاب و نمی‌بینم که بتوانی دریابی.

گوید آن مرد بازگشت و پیش از آن که به خانه خود و پیش افراد خانواده‌اش برود پیش اویس رفت. اویس گفت: شیوه تو این چنین نبود تو را چه پیش آمده است؟ گفت: شنیدم عمر در باره تو چنین و چنان می‌گوید و اینک ای اویس برای من آموزش خواهی کن. اویس گفت: این کار را انجام نمی‌دهم مگر آنکه تعهد کنی که از این پس مرا مسخره نکنی و آنچه را از عمر شنیده‌ای برای کسی بازگو نکنی. گوید: اویس برای او آموزش خواهی کرد. اُسَیر می‌گوید چیزی نگذشت که موضوع اویس در کوفه فاش شد. اُسَیر می‌گوید، پیش او و به خانه‌اش رفتم و گفتم: ای برادر شکفتیها در تو می‌بینم که از آن آگاه بودیم. گفت: در این کار چیزی که میان مردم به آن بسنده کنم وجود ندارد و هیچ بنده‌ای جز در برابر کارش پاداش داده نمی‌شود. گوید: سپس از ایشان روی نهان کرد و رفت.<sup>۱</sup>

محمد بن سعد گوید فضیل بن دکین، از شریک، از یزید بن ابی‌زیاد، از عبدالرحمان بن ابی‌لیلی ما را خبر داد که می‌گفته است: \* در جنگ صفین مردی از شامیان بانگ برداشت و از یاران علی (ع) پرسید آیا اویس قرنی میان شماست؟ گفتند: آری. آن مرد گفت: از رسول خدا که بر او و خاندانش درود باد شنیدم که فرمود از برگزیدگان تابعان یکی اویس قرنی است و سپس تازیانه بر مرکب خود زد و با تاخت و تاز به ایشان پیوست.

گوید مسلم بن ابراهیم، از سلام بن مسکین ما را خبر داد که می‌گفته است مردی برای من حدیث کرد که \* حضرت ختمی مرتبت فرموده است: دوست من از این امت اویس قرنی است.

گوید عثمان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از سعید جُرَیری، از ابونضرة، از اُسَیر بن جابر

۱. حافظ ابونعیم اصفهانی حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۸۰ پس از نقل این داستان نوشته است این موضوع حدیث درستی است که مسلم در صحیح خود آورده است.

از عمر بن خطاب ما را خبر داد که \* به اُویس گفته است: برای من آموزش خواهی کن. اویس گفته است: چگونه من برای تو که همنشین رسول خدا بوده‌ای آموزش خواهی کنم؟ عمر گفته است: شنیدم پیامبر می‌فرمود «برگزیده‌تر تابعان مردی به نام اُویس است». در این حدیث هم مانند همان حدیث سلیمان موضوع به تفصیل آمده است.

یحیی بن خلیف بن عقبه از ابن عون، از محمد ما را خبر داد که می‌گفته است \* به عمر فرمان داده شده بود که اگر با مردی از تابعان دیدار کرد از او بخواهد که برای او آموزش خواهی کند. محمد در پی این سخن می‌گفته است مرا خبر دادند که عمر بن خطاب در موسم حج نام اویس را می‌برده و او را صدا می‌کرده است.

گوید علی بن عبدالله، از معاذ بن هشام دستوایی ما را خبر داد که می‌گفته است پدرم از قتاده، از زرارة بن اُوفی، از اسیر بن جابر برای من نقل کرد که می‌گفته است \* هرگاه نمایندگان و نیروهای امدادی یمن پیش عمر می‌آمدند از ایشان می‌پرسید آیا اُویس بن عامر میان شماست؟ تا آنکه به اویس دست یافت و از او پرسید آیا تو اُویس بن عامری؟ گفت: آری. گفت: از شاخهٔ قَرَن قبیلهٔ مرادی؟ گفت: آری. پرسید آیا گرفتار بیماری پسی بوده‌ای و از آن بهبود یافته‌ای جز به اندازه درمی؟ گفت: آری. گفت: و تو را فقط مادری است؟ اویس گفت: آری. عمر گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود:

«اُویس بن عامر از شاخهٔ قَرَن قبیلهٔ مراد پیش شما خواهد آمد، گرفتار پسی بوده و از آن جز به اندازه درمی شفا یافته است، مادری دارد و اُویس نسبت به او سخت مهربان است، اگر پروردگار را به چیزی سوگند دهد خداوند آن را برمی‌آورد. ای عمر اگر توانستی که برای تو آموزش خواهی کند این کار را انجام بده». اینک ای اویس برای من آموزش بخواه. اویس برای او آموزش خواهی کرد.

عمر به او گفت: آهنگ کجا داری؟ گفت: کوفه. عمر گفت: آیا برای حاکم کوفه نامه‌یی بنویسم که نسبت به تو خیراندیشی کند؟ اویس گفت: نه، دوست‌تر دارم میان مردم معمولی و خاکی باشم.

گوید: سال بعد یکی از اشراف کوفه حج گزارد و با عمر برخورد. عمر از او پرسید اُویس را در چه حالی رها کردی؟ گفت: او را در حالی که دارای حجره‌یی ویران و متاعی اندک بود رها کردم. عمر به آن مرد گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود «ای عمر! اویس بن عامر که از شاخهٔ قَرَن قبیلهٔ مراد و از مددکاران یمن است پیش تو خواهد آمد. او را

بیماری پسی بوده و از آن جز به اندازه درمی بهبود یافته است، مادری دارد که اویس بر او سخت مهربان و نیکوکار است، اگر خدای را سوگند دهد همانا که پروردگار سوگندش را برمی آورد اگر توانستی که برای تو آموزش خواهی کند چنان کن». گوید چون آن مرد به کوفه آمد پیش اُویس رفت و او را گفت: برای من آموزش خواهی کن. اویس به او پاسخ داد تو اینک از سفری پسندیده برگشته‌ای، تو برای من آموزش خواهی کن. اُویس از او پرسید عمر را دیدی؟ گفت: آری. اویس برای عمر آموزش خواهی کرد. گوید مردم مقام اویس را درک کردند و او از آن شهر بیرون رفت.

اُسیر می‌گوید: بر او جامه‌یی پوشاندم که چون مردم او را می‌دیدند می‌گفتند این جامه برای اُویس از کجا فراهم آمده است؟

گوید قبیصة بن عقیبه، از سفیان، از ابن یُسیر بن عمر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیش اویس قرنی رفته و دیده است چیزی برای پوشیدن ندارد و نمی‌تواند برهنگی خود را بپوشاند و جامه بر او پوشانده است.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از قیس بن یُسیر بن عمرو، از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است \* برای رهایافتن اویس از برهنگی دو جامه بر او پوشانده است و می‌گفته است چه چیزها که از پسر عموی خود کشید - چه رنجها که از او چشید.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوالاحوص ما را خبر داد و گفت می‌گفته است یکی از یاران ما او را خبر داده که \* مردی از قبیله مراد پیش اویس آمد و بر او سلام داد و

اویس پاسخ داد. آن مرد پرسید ای اُویس چگونه‌ای؟ گفت: خدای را سپاس و ستایش خوبم. آن مرد پرسید روزگار بر شما چگونه است؟ اویس گفت: از کسی که چون روز را

به شب می‌رساند نمی‌بیند که شب را به صبح برساند و چون شب را به صبح می‌رساند نمی‌بیند که روز را به شب برساند چه می‌پرسی؟ ای برادر مرادی همانا که مرگ برای مؤمن شادی

باقی نگذارده است و شناختن مؤمن حقوق خدا را برای او سیم و زری باقی نگذارده است. ای برادر مرادی! برپاداشتن فرمان خدا برای مؤمن دوستی باقی نگذارده است. به خدا سوگند

ما مردم را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنیم و آنان ما را دشمن می‌دارند و برای خود در دشمنی با ما از تبه‌کاران یارانی پیدا می‌کنند و به خدا سوگند آهنگ کارهای بزرگی نسبت به

من کردند، و به خدا سوگند که آن کارها مانع قیام من برای حق و در راه خدا نشد. گوید فضل بن دکین، از سیف بن هارون برجمی، از منصور، از مسلم بن سبور ما را

خبر داد که می‌گفته است، پیرمردی از بنی حرام از گفته هرم بن حیان عبدی<sup>۱</sup> برای من حدیث کرد که می‌گفته است: \* از بصره به کوفه آمدم اویس قرنی را کنار رود فرات پابره‌نه دیدم، گفتم: ای برادر چگونه‌ای، ای اویس در چه حالی؟ مرا گفت: ای برادر تو چگونه‌ای؟ گفتم: برای من حدیثی بگو. گفت: خوش ندارم که محدث و داستان‌سرا و فتوی‌دهنده باشم و نمی‌خواهم این در را برای خود بگشایم، سپس دستم را گرفت و گریست. گفتم: برای من قرآن بخوان. گفت: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و شروع به خواندن آیات نخست تا ششم سوره دُخان کرد، و از هوش رفت و چون به خود آمد، گفت: تنهایی برای من دوست‌داشتنی‌تر است.

اویس مردی ثقه بوده و از هیچ‌کس حدیثی نقل نکرده است.<sup>۲</sup>

## عبدة بن هلال ثقفی

عمر بن خطاب او را سوگند داد که روز عید فطر و عید قربان را روزه بگشاید.<sup>۳</sup> عبده می‌گفته است: هیچ شبی گواه خفتن من نبوده است و هیچ روزی را بدون روزه نگذرانده‌ام، خدایش رحمت کند و از او خشنود باد.

## ابو غدیره ضبّی

نامش عبدالرحمان و نام پدرش خَصَفَة بوده است.

گوید ابوخیثمه زُهر بن حرب، از جریر، از مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است: \* ابو غدیره عبدالرحمان بن خصفه خود می‌گفت که همراه نمایندگان بنی ضبّه پیش عمر بن خطاب رفتیم و آنان خواسته‌ها و نیازهای خود را برآوردند جز من که نتوانستم. قضا را عمر

۱. هرم بن حیان، از پارسایان بسیار نامور نیمه اول سده اول هجری است که او را یکی از پارسایان هشت‌گانه تابعان شمرده‌اند، شرح حالش در جلد هفتم طبقات خواهد آمد.

۲. جای شگفتی است که چرا محمد بن سعد از شهادت جناب اویس سخنی نگفته است و حال آنکه به گفته نصر بن مزاحم منقری در گذشته به سال ۲۱۲ هجری در وقعة صفین، ص ۳۲۴ و نقل ابی ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۹ و زرکلی در الاعلام، ج ۱، ص ۳۷۵ اویس در جنگ صفین در التزام حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) شهید شده است.

۳. مگر روز عید فطر هم روزه می‌گرفته است؟!

درحالی که سوار بر مرکب بود از کنار من گذشت من جست زدم و پشت سر عمر بر مرکب قرار گرفتم. عمر گفت: کیستی؟ گفتم: مردی ضعیفی ام. گفت: چه خشن. گفتم: ای امیر مؤمنان بر دشمن خشن هستم. گفت: و بر دوست، اینک خواسته خود را بگو. خواسته ام را بر آورد و گفت: از پشت مرکب ما پیاده شو.

### سعد بن مالک عبّسی

او از عمر بن خطاب روایت کرده است و حلام بن صالح عبّسی از او روایت می کند.

### حییب بن صهبان اسدی

کنیه اش ابو مالک است. او از عمر بن خطاب روایت کرده است. محدثی شناخته شده و کم حدیث است.

### کسانی از این طبقه که از علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود روایت کرده اند

#### حارث بن سُوید تیمی

او از قبیله تیم الرباب است. از علی و عبدالله بن مسعود و حذیفه و سلمان روایت کرده است. گوید قبیصه بن عقیبه، از سفیان، از اعمش، از ابراهیم تیمی، از حارث بن سُوید ما را خبر داد که می گفته است: \* گاهی مردی از پی ما روان می شد و پیش عبدالله بن مسعود می آمد و عبدالله او را نمی پذیرفت و برمی گرداند.

گوید اسماعیل بن ابراهیم اسدی، از ابوحیان تیمی از پدرش ما را خبر داد که ضمن حدیثی می گفته است: \* کنیه حارث بن سوید، ابو عایشه بوده است.

محمد بن عمر واقدی و جز او گفته اند که حارث بن سوید به روزگار حکومت عبدالله بن زبیر در کوفه در گذشته است. او محدثی ثقه و پر حدیث بوده است.

## حارث بن قیس جَعْفِی

از قبیلهٔ مذحج است. از علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. گوید یحیی بن آدم، از شریک، از محمد بن عبدالله مرادی، از عمرو بن مره، از خیشمه ما را خبر داد که می‌گفته است: \* ابوموسی اشعری پس از آنکه بر جنازهٔ حارث نماز گزارده بودند بر پیکر او نماز گزارد. یحیی بن آدم می‌گوید از شریک شنیدم می‌گفت: \* ابوموسی پس از آنکه بر پیکر حارث نماز گزارده شده بود عهده‌دار پیشنمازی شد و بر جنازهٔ او نماز گزارد.

## حارث اَعْوَز

پسر عبدالله بن کعب بن اسید بن خالد بن حوث است. نام اصلی حوث، عبدالله پسر سَبْع بن صعب بن معاویه بن کثیر بن مالک بن چشم بن حاشد بن خَیْران بن نوف بن همدان است. حوث برادر سبیع است که خاندان ابواسحاق سبعی تبارشان به او می‌رسد. حارث از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. او زشت‌گفتار و در روایت ضعیف بوده است.

گوید مُسَلِم بن ابراهیم، از منذر بن ثعلبه، از علباء بن احمر ما را خبر داد که: \* علی بن ابی طالب علیه‌السلام خطبه‌یی ایراد کرد و ضمن آن فرمود: ای مردم چه کسی علمی را به یک درم می‌خرد؟ گوید: حارث اَعْوَز دفترهایی را به یک درم خرید و آنها را به حضور علی (ع) آورد و آن حضرت برای او در آنها علوم بسیاری نوشت. سپس علی (ع) بار دیگر سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم کوفه کسی که نیم مرد است بر شما پیشی گرفت - گوی سبقت را ربود.<sup>۱</sup>

گوید فضل بن دکین، از شریک، از جابر، از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است: \* خودم حسن و حسین را دیدم که از حارث اعور دربارهٔ احادیث علی (ع) سؤال می‌کردند.

۱. چون یک چشم اعور کور بوده است از او به صورت نیم‌مرد یاد فرموده است.

و جریر از مغیره، از شعبی روایت می‌کند که می‌گفته است: \* حارث اعور برای من این حدیث را نقل کرد و حارث دروغگو بود.<sup>۱</sup>

گوید فضل بن دکین از زهیر، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است گفته می‌شد \* در کوفه درباره احکام میراث کسی داناتر از عبیده و حارث اعور نبود.

گوید فضل بن دکین، از زهیر بن معاویه، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: \* پشت سر حارث اعور که امام جماعت قبیله ایشان بوده نماز می‌گزارده است. گوید: اعور بر مردگان ایشان هم نماز میت می‌گزارد و پس از پایان نماز میت یک‌بار بر جانب راست سلام می‌داد.

گوید وکیع از اسرائیل، از ابواسحاق، از گفته خود حارث اعور ما را خبر داد که می‌گفته: \* وصیت کرده است که عبدالله بن یزید انصاری بر جنازه‌اش نماز بگذارد.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: \* حارث اعور وصیت کرده بود عبدالله بن یزید انصاری بر جنازه‌اش نماز بگذارد و همو بر جنازه‌اش نماز گزارد و چهار تکبیر گفت و سپس جنازه را برداشتیم و چون نزدیک گور رسیدیم، عبدالله گفت: جنازه را همین جا پایین پای گور بر زمین نهید. گوید: بر زمین نهادیم. و او پارچه‌یی را که روی جسد کشیده بودند کنار زد و برداشت و من مقداری مواد خوشبو روی کفن دیدم. عبدالله سپس گفت: پارچه را کنار بگذارید که مرد است.<sup>۲</sup>

گوید وکیع، از اسرائیل، از ابواسحاق برای ما نقل کرد که می‌گفته است: \* روی نعش حارث اعور مواد خوشبو نهاده بودند.

گوید وهب بن جریر، از شعبه، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: \* حارث وصیت کرد که عبدالله بن یزید بر جنازه‌اش نماز بگذارد. عبدالله پیکر حارث را از سوی پایین گور به گور درآورد و گفت این کار سنت است و گفت پارچه فزون بر کفن را که بر او کشیده بودند کنار زنند و افزود که این پارچه را بر جنازه زنهار می‌کشند.

گوید حسن بن موسی، از زهیر، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: \* در

۱. بر خوانندگان گرامی پوشیده نیست که سخن شعبی در قبال تأیید دو نوه بزرگوار ختنی مرتبت ارزشی ندارد. شعبی نسبت به حارث اعور سنی می‌ورزیده است. برای آگاهی بیشتر به *الکُنْیَ وَالْأَلْقَابُ*، ج ۲، ص ۳۲۷ مراجعه فرمایید.

۲. هنوز در خراسان به ویژه در روستاهای اطراف مشهد یکی از بازماندگان سالخورده میت پس از کفن کردن بر روی کفن زیره سیاه که بسیار خوشبو است می‌ریزد.

تشییع جنازه حارث اعور حاضر بوده است که عبدالله بن یزید بر جنازه نماز گزارده و سپس خودش کنار گور رفته و گفته است تابوت را جلو بیاورید و آن را کنار لبه پایین پای گور بنهید. آن گاه پارچه‌یی را که بر روی میت و تابوت انداخته بودند کنار کشید و به سوی انداخت و من مواد خوشبو را روی کفن دیدم و خیال می‌کنم گفت این مرد است - یعنی روکش در مورد زنها به کار می‌رود - و دستور داد جسد را برداشتنند و داخل گور کردند و چون جسد وارد گور شد از اینکه روی گور پارچه بگیرند جلوگیری کرد و گفت این سنت است.

گوید وکیع، از سفیان، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: \* در تشییع جنازه و خاکسپاری حارث اعور حاضر بودم. همراهان بر روی گور پارچه کشیده بودند، عبدالله بن یزید انصاری آن پارچه را کنار زد و گفت این جنازه مرد است.

گوید وکیع بن جراح، از سفیان، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: \* به هنگام خاکسپاری حارث حاضر بودم او را از جانب پاهایش به گور در آوردند. محمد بن عمر واقدی و جز او گفته‌اند که: \* مرگ حارث اعور در کوفه به روزگار حکومت عبدالله بن زبیر بوده است و در آن هنگام عبدالله بن یزید انصاری خطمی کارگزار عبدالله بن زبیر بر کوفه بوده است.

### عُمیر بن سعید نخعی

او از علی (ع) و عبدالله بن مسعود و عمار و ابوموسی روایت کرده است و چندان زنده ماند که به سال یکصد و پانزده هجری به روزگار فرمانروایی خالد بن عبدالله در کوفه در گذشته است و محمد بن جابر حنفی او را درک کرده و از او روایت نقل کرده است. عُمیر محدثی ثقة و او را حدیثهایی بوده است.

### سعید بن وهب همدانی

او از خاندان یحمد بن موهب بن صادق بن یناع بن دومان است. ایشان شاخه یناعی های قبیله همدانند. سعید از علی (ع) و عبدالله بن مسعود و خباب روایت کرده است و به روزگار



زندگی حضرت ختمی مرتبت و پیش از آنکه از یمن بیرون آید همان جا از معاذ بن جبل حدیث شنیده است. سعید پیوسته به محضر علی بن ابی طالب (ع) بوده و به همین سبب به او قُرَاد می‌گفته‌اند.<sup>۱</sup> سعید بن وهب از سلمان و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و شریح نیز روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین، از گفته یونس بن ابی اسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: «سعید بن وهب را به روز جمعه دیدم که چون پسرش آمد از بالاخانه خود فرود آمد. گوید او سالار و کارگزار قوم خود بود و در نماز جمعه شرکت نمی‌کرد.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از گفته یونس بن ابی اسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: «سعید بن وهب را دیدم که با رنگ زرد خضاب بسته بود.

سعید به سال هشتاد و ششم هجرت و به روزگار حکومت عبدالملک بن مروان در کوفه درگذشته است. او محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است.

### هَبیره بن یریم شبامی

او از قبیله همدان است. شبام که هبیره به او منسوب است همان عبدالله بن اسعد بن جشم بن حاشد است و او را به مناسبت شباهت - از جهت استواری - به نام شبام که کوهی در منطقه قبیله همدان است نامیده‌اند.

هبیره از علی و عبدالله بن مسعود و عمار روایت کرده. پدرش ابوالعلاء یریم هم گاهی از او روایت کرده است. به روز جنگ مختار از هبیره فتنه و شری سرزد. گوید عفان بن مسلم، از شعبه، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است، از هبیره شنیدم که می‌گفت، از عبدالله بن مسعود شنیدم که می‌گفت: «روزه سپر از آتش است. هبیره بیش از حد خود معروف شده است.

۱. قُرَاد به معنای برآمدگی نوک پستان و به معنای کنه است که به چیزی می‌چسبد.

## عمرو بن سلمة

ابن عميرة بن مقاتل بن حارث بن كعب بن علوی بن علیان بن ارحب بن دعام از قبیله همدان است. از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. او مردی شریف بوده و همان کسی است که حسن بن علی (ع) او را همراه محمد بن اشعث بن قیس برای گفتگوی صلح با معاویه گسیل فرموده است.

معاویه از صدای بلند و تنومندی و سخن آوری او شگفت کرد و از او پرسید تو از قبیله مضرى؟ گفت: نه و این اشعار را خواند:

«من از آن قوم هستم که پروردگار، بزرگی ایشان را میان همگان چه شهرنشین و چه صحرانشین برپا داشته است، نیاکان ما کسانی هستند که به راستی در مجد و بزرگی پدران ما به ایشان نسب می‌رسانند - همگان و الاتبارند - مادر بزرگهای ما پیر زنان گرامی اند که بزرگ منشی را از بزرگانی پس از یکدیگر به ارث برده‌اند، میوه و بار آنان کافور و مشک و عنبر است و پسر هندی هم از جمع کنندگان و چینندگان صمغ بدبو نیست»<sup>۱</sup>

عمرو سپس گفت: من مردی از شاخه ارحب قبیله همدانم. او محدثی ثقه و کم حدیث بوده است.

## ابوالزعراء

نامش عبدالله و پسر هانی حَضْرَمِی و شمار او از قبیله کننده است. از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. محدثی ثقه و او را حدیثهایی است.

عَلَى كُلِّ بَادٍ فِي الْأَنْامِ وَ حَاضِرٍ  
إِلَى الْمَجْدِ آبَاءُ كِرَامِ الْعُنَاصِرِ  
وَرَثَ الْعُلَا عَنْ كَابِرٍ بَعْدَ كَابِرِ  
وَلَيْسَ بِنِ هِنْدٍ مِنْ جِنَاةِ الْمَغَاْفِرِ

۱. اِنِّي لَمِنْ قَوْمِ بَنِي اللَّهِ مَجْدِهِمْ  
أَبْوَتْنَا آبَاءَ صَدَقَ نَمِي بِهِمْ  
وَأَمَاتَنَا أَكْرَمَ بَنِي عَجَاظِنَا  
جَنَاهُمْ كَافُورٌ وَ مَسْكٌ وَ عُنْبُرٌ

## ابو عبدالرحمن سلمی

نامش عبدالله و نام پدرش حبیب است. او از علی و عبدالله بن مسعود و عثمان روایت کرده است. حجاج بن محمد از گفته شعبه نقل می‌کند که \* ابو عبدالرحمان سلمی از عثمان روایتی نشنیده است و از علی (ع) روایت شنیده است.

محمد بن سعد گوید شبابه بن سوار، از شعبه، از علقمة بن مرثده، از سعد بن عبیده، از ابو عبدالرحمن سلمی، از گفته عثمان بن عفان ما را خبر داد که \* رسول خدا (ص) فرموده است: «بهترین شما کسی است که قرآن بیاموزد و آن را به دیگران آموزش دهد»<sup>۱</sup>. گوید: عبدالرحمن می‌گفته است همین حدیث مراد در این مجلس نشانده است.

عفان بن مسلم ما را خبر داد و گفت ابان عطار، از عاصم، از عبدالرحمان سلمی ما را خبر داد که می‌گفته است \* قواعد قرائت را از علی (ع) آموختم.

گوید عفان بن مسلم، از گفته شعبه ما را خبر داد که می‌گفته است، از قول منصور، از تمیم بن سلمه ما را خبر دادند که \* ابو عبدالرحمان امام جماعت مسجد بوده است و در روزهای بارانی که زمین گِل می‌شده است او را بر دوش به مسجد می‌برده‌اند.

گوید حفص بن عمر حوضی، از حماد بن زید، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که ابو عبدالرحمن سلمی می‌گفته است \* ما این قرآن را از قومی فراگرفتیم که چون ده آیه را تعلیم می‌گرفتند به ده آیه دیگر نمی‌پرداختند تا تمام مطالبی را که در همان ده آیه نخست نهفته است بیاموزند و ما قرآن و عمل کردن به آن را می‌آموختیم و به زودی پس از ما گروهی قرآن را به ارث می‌برند که آن را مانند آب می‌آشامند و از استخوانهای شانه آنان فراتر نمی‌رود، بلکه از این جا فراتر نمی‌رود و دست خود را بر گلو نهاد.

گوید شهاب بن عباد، از ابراهیم بن حمید، از اسماعیل بن ابی خالد ما را خبر داد که می‌گفته است \* ابو عبدالرحمان سلمی بیست آیه در بامداد و بیست آیه شامگاه تلاوت می‌کرده است، و شاگردان خود را به محل ده آیه و پنج آیه خبر می‌داده و برای آنان پنج آیه می‌خوانده است.

۱. سیوطی به شماره ۳۹۸۲ در جامع‌الصغیر آورده است و به صورت «بهترین‌های شما...» ضبط کرده است.

گوید مالک بن اسماعیل، از عبدالحمید بن ابوجعفر قراء، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: \* ابو عبدالرحمان سلمی به خانه خود رفت و در آن چند پروار و شتر تنومند دید. او را گفتند: این را عمرو بن حرث برای تو فرستاده است و پاداش آموختن قرآن به پسر اوست. گفت: برگردانید که ما برای آموزش دادن کتاب خدا مزد و پاداش نمی‌گیریم. گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از عاصم بن بهدله ما را خبر داد که می‌گفته است: \* ما که جوانان نورسیده بودیم پیش ابو عبدالرحمان سلمی می‌رفتیم. می‌گفت: در مجلس قصه گویان جز مجلس ابواحوص منشینید و با شقیق و سعد بن عبیده همنشینی نکنید. شقیق، ابووائل نیست.

گوید حسن بن موسی و مالک بن اسماعیل هردو، از زهیر، از ابواسحاق، از ابو عبدالرحمان عبدالله بن حبیب سلمی ما را خبر دادند که ابواحوص می‌گفته است: \* از او فقه بیاموزید که فقیه است و می‌گفته است پیمان‌هایی جو را با پیمان‌هایی گندم معامله مکن که مکروه است.

گوید حسن بن موسی، از زهیر، از ابواسحاق ما را خبر داد که ابو عبدالرحمان عبدالله بن حبیب می‌گفته است: \* پدرم که از اصحاب حضرت ختمی مرتبت بود و همراه ایشان در جنگها شرکت کرده بود مرا قرآن آموخت، و من در عید فطر برای هریک از افراد خانواده‌ام کوچک و بزرگ آزاد یا برده یک صاع از بهترین گندمهای خود فطریه می‌پردازم.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از ابواسحاق شیبانی، از ابو حمزه سعد بن عبیده، از ابو عبدالرحمان سلمی ما را خبر داد که می‌گفته است: \* اگر قبله و محراب بدانند که در نماز گزار چیست او را پذیرا نمی‌شود و اگر نماز گزار بدانند در آن چه شرطها نهفته است روی به محراب نمی‌آورد.

گوید عبدالحمید بن عبدالرحمان حمانی، از مسعر، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که: \* ابو عبدالرحمان سلمی به مردی غیر عرب گفت: آیا تو مؤمنی و مسلمانی؟ آن مرد گفت: آری انشاء الله. ابو عبدالرحمان گفت: انشاء الله مگو. عبدالحمید می‌گوید من از مسعر پرسیدم که ای اباسلمه بگویم که من به راستی و برحق مؤمن هستم؟ گفت: آری، مگر بر باطل و بی‌هوده مؤمنی؟ آیا درست است که مردی در گفتار خود بگوید این آسمان است انشاء الله.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از مندل، از اعمش، از سعد بن عبیده ما را خبر داد که می‌گفته است: \* ابو عبدالرحمان سلمی در حالی که فقط پیراهن بر تن داشت نماز گزارد. گوید حسن بن موسی، از زهیر، از ابواسحاق از ابو حمزه یعنی سعید بن عبیده ما را خبر داد که می‌گفته است: \* ابو عبدالرحمان سلمی را دیده است که فقط با یک پیراهن بدون آنکه ردا یا ازاری بر تن داشته باشد نماز می‌گزارد.

گوید قبیصة بن عقبه ما را، از سفیان، از عطاء بن سائب، از گفته خود ابو عبدالرحمان سلمی خبر داد که می‌گفته است: \* خوش نمی‌دارد بگوید اشتباه و خطا کردم و می‌گوید غافل شدم.

گوید حسن بن موسی، از حماد بن سلمه، از عطاء بن سائب، از گفته خود ابو عبدالرحمان سلمی خبر داد که می‌گفته است: \* خوش نمی‌دارد بگوید اشتباه و خطا کردم و می‌گوید غافل شدم.

گوید حسن بن موسی، از حماد بن سلمه، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که: \* چون به ابو عبدالرحمان سلمی می‌گفته‌اند چگونه‌ای؟ می‌گفته است: خوبم خدایرا سپاس دارم. عطاء در پی این سخن خود می‌گفته است: این موضوع را برای ابوالبختری نقل کردم، گفت از کجا فرا گرفته است از کجا!

گوید فضل بن دکین، از عبدالسلام بن حرب، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می‌گفته است: \* پیش ابو عبدالرحمان سلمی رفتم. یکی از غلامان خود را داغ کرده بود - برای بهبود یافتن از بیماری. گوید، او را گفتم: غلام خود را داغ می‌کنی؟ گفت: آری چه چیزی مرا از آن باز می‌دارد و خود شنیدم عبدالله بن مسعود می‌گفت حق تعالی دردی فرو نمی‌فرستد مگر اینکه برای آن شفایی هم فرو می‌فرستد.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می‌گفته است: \* به خانه ابو عبدالرحمان عبدالله بن حبیب سلمی رفتم که در مسجد خود نشسته بود. گفتم: خدایت رحمت کناد بهتر نیست روی فرش و تشک خود بروی؟ گفت: کسی که از پیامبر (ص) شنیده بود برای من حدیث کرد که می‌فرموده است: «تا هنگامی که بنده در نمازگاه خود نشسته و منتظر رسیدن وقت نماز دیگر باشد در حال نماز به حساب می‌آید» و فرشتگان عرضه می‌دارند بار خدایا او را پیامرز بار خدایا بر او رحمت آور، و من می‌خواهم در حالی که در نمازگاه خود باشم بمیرم.

گوید عارم بن فضل و حفص بن عمر حوضی، از گفته حماد بن زید، از عطاء بن سائب ما را خبر دادند که می گفته است: \* به هنگام بیماری مرگ ابو عبدالرحمان سلمی پیش او رفتیم که به کارهایش امیدوارش کنیم. گفت: با آنکه هشتاد رمضان روزه گرفته ام! امیدی ندارم.<sup>۱</sup>

گوید وهب بن جریر بن حازم، از شعبه، از یزید بن ابی زیاد ما را خبر داد که می گفته است: \* چون جنازه ابو عبدالرحمان را از کنار ابو جحیفه عبور دادند گفت: خود آسوده شد و از او آسوده شدند.

گوید محمد بن عمر واقدی و جز او گفته اند: \* مرگ ابو عبدالرحمان سلمی به روزگار ولایت بشر بن مروان بر کوفه و بصره و خلافت عبدالملک بن مروان بوده است. او محدثی ثقة و پرحدیث بوده است.<sup>۲</sup>

## عبدالله بن معقل

ابن مقرن مزنی، کنیه اش ابوالولید است. از علی (ع) و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. گوید محمد بن عبدالله اسدی، از یونس بن ابی اسحاق ما را خبر داد که می گفته است: \* عبدالله بن معقل بن مقرن هم در میان گروهی که من هم با ایشان بودم قرار داشت - یعنی سپاهیان که برای جهاد اعزام می داشته اند.

گوید ابوبکر بن عیاش، از ابواسحاق نقل می کرد که می گفت: \* در تشییع جنازه عبدالله بن معقل حضور داشتم. کنار گور که رسیدیم مردی گفت: صاحب این گور سفارش کرده است پوشیده و شتابان به خاکش بسپرند، چنان کنید. او محدثی ثقة و پرحدیث بوده است.

۱. با توجه به اینکه عبدالملک بن مروان به سال ۸۶ هجری مرده است و بشر بن مروان برادر او از سال ۷۴ تا ۷۵ والی کوفه بوده و ابو عبدالرحمان به روزگار ولایت بشر در گذشته است، هشتاد سال روزه ابو عبدالرحمان تقریبی است که روزه به سال دوم هجرت واجب شده است و معلوم می شود عمر او فزون از نود سال بوده است.

۲. برای آگاهی خوانندگان گرامی توضیح می دهم که ابو عبدالرحمان سلمی از منحرفان از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است. ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۵۶ از عطاء بن سائب و عبدالرحمان بن عطیه مطالبی در این باره آورده است. و می توان به جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۷ مراجعه کرد.

## برادرش، عبدالرحمان بن معقل

ابن مقرن مزنی. از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. درباره روایت او از پدرش اعتراض کرده‌اند که در آن هنگام کودک و صغیر بوده است، خدایش رحمت کند.

## سعد بن عیاض ثمالی

از قبیله ازد است. از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است.

## ابوفاخته

نامش سعید و نام پدرش علاقه و برده آزاد کرده و وابسته جعدة بن هبیره مخزومی بوده است. از علی و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر روایت کرده است.

## ربیع بن عمیلة فزاری

او پدر رُکین بن ربیع است. از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از رُکین بن ربیع از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: \* همراه سلمان بن ربیعه در بَلَنْجَر<sup>۱</sup> بوده است. او محدثی ثقه و او را حدیثهایی است.

## قیس بن سکن اسدی

یکی از افراد خاندان سواة بن حارث بن سعد بن ثعلبة بن دودان بن اسد است. او از علی و

۱. بَلَنْجَر، به گفته باقوت شهری در نواحی خزر و پس از باب‌الابواب بوده است که سلمان بن ربیعه یا برادرش عبدالرحمان آنرا گشوده‌اند. به معجم‌البلدان، ج ۲، ص ۲۷۸ مراجعه شود.

عبدالله بن مسعود و ابوذر روایت کرده است و به روزگار ولایت مصعب بن زبیر بن عوام بر کوفه درگذشته است. محدثی ثقه و او را حدیثهایی بوده است.

## هزَیل بن شرحبیل اودی

از قبیله مذحج است. از علی و عبدالله روایت کرده و محدثی ثقه بوده است.

## برادرش، ارقم بن شرحبیل

اودی. او از عبدالله بن مسعود حدیث شنیده است و ما نمی دانیم که چیزی از علی (ع) روایت کرده باشد. گوید برادرش هزَیل از گفته او روایت کرده است و ارقم محدثی ثقه و کم حدیث بوده است.

## ابوالکنود اودی

نامش عبدالله و نام پدرش عوف است. برخی گفته اند نام پدرش عویمر بوده است. او از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید ابو عامر عبدالملک بن عمرو عقدی، از شعبه، از حکم، از گفته مردی که برای او حدیث کرده است، از گفته ابوالکنود ما را خبر داد که می گفته است: \* پشت سر علی (ع) نماز گزارده و او دوبار به صورت السلام علیکم سلام داده است. ابوالکنود محدثی ثقه و او را اندکی حدیث بوده است.

## شداد بن معقل اسدی

او از تیره اسد بنی خزیمه است. از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است، خدایش رحمت کند.



## حَبَّةُ بِنِ جُوَيْنِ عُرْنِي

از قبیلهٔ بجیله است. از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است و به سال هفتاد و شش در آغاز خلافت عبدالملک بن مروان درگذشته و او را حدیثهایی است و راوی ضعیفی بوده است.<sup>۱</sup>

## حُمَيْرُ بِنِ مَالِكِ هَمْدَانِي

او از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است و او را فقط دو حدیث است خدایش رحمت کناد و از او خشنود باد.

## عَمْرُو بِنِ عَبْدِ اللَّهِ أَصَمِّ وَادَعِي

از قبیلهٔ همدان است. از علی و عبدالله و مسروق روایت کرده است. محدثی کم حدیث بوده است، خدایش رحمت کناد.

## عَبْدَاللَّهُ بِنِ سَنَانِ اسَدِي

از تیرهٔ اسد بنی خزیمه است. کنیه‌اش ابوسنان و از علی و عبدالله و مغیره بن شعبه روایت کرده است. به روزگار ولایت حجاج پیش از جنگ جماجم درگذشته است. او ثقه است و حدیثهایی دارد.

۱. حه از یاران و ویژگیان حضرت امیرالمؤمنین علی بوده است. برای آگاهی بیشتر در این باره به ملاعلی علیاری، بی‌هجه الآمال، ج ۳، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۲ مراجعه شود.